

اجتهاد در تفسیر بخاری با اثرپذیری فراوان از ابوعبیده

پرویز رستگار*
علیرضا پوربرات**

چکیده:

کتاب صحیح بخاری از کتاب‌های پایه و مورد رجوع مسلمانان است که روایات تفسیری در بخشی از آن گردآوری و «کتاب التفسیر» نامیده شده است. با آنکه از یک کتاب حدیثی صرف و نگارش یافته در سده‌های نخستین، نباید چشم‌داشتی جز رویکردی ویژه به حدیث مسند داشت، بخش کتاب التفسیر آن، جلوه‌گاه گونه‌ای از تفسیر عقلی (ادبی- بلاغی) و نه کاملاً اثری است. بریدن سند روایات، بهره‌گیری فراوان از سخن مفسران مجتهد، گردآوری روایات تفسیری در یک جا و نام‌گذاری آن‌ها و برگزیدن روایات سره از دیگر روایات، مواردی است که اجتهاد در این تفسیر را پررنگ‌تر می‌سازد.

بخاری در این تفسیر، ذیل تفسیر واژگان و مفردات قرآنی، نام مفسر آن را نیز یاد می‌کند اما گاهی از مفسر آن‌ها نامی نمی‌برد که گمان می‌رود تفسیر از خود ایشان باشد، در حالی که چند سده بعد شارحان صحیح بخاری، بیشتر آن‌ها را به ابوعبیده معمر بن مثنی تیمی نسبت داده‌اند؛ از این رو، هنگام جست‌وجو از انگیزه و چرایی یاد نکردن نام ابوعبیده، دو علت اصلی شایسته یاد کردن و درنگ است: یکی رفتار بر اساس شیوه متقدمان در نام نبردن از صاحب مطالب و دیگری جلوگیری از افزایش حجم این تفسیر.

کلیدواژه‌ها: کتاب التفسیر، صحیح بخاری، تفسیر روایی، تفسیر اجتهادی، تفسیر ادبی، ابوعبیده.

* دانشیار دانشگاه کاشان / p.rastgar@yahoo.com

** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان / alipurbarat@yahoo.com

درآمد

تفسیر در نخستین دوران شکل‌گیری و پس از جدا شدن دیرهنگام از حدیث، آهسته آهنگ دنیایی نوین با چاشنی خرد کرد؛ دنیایی که انگشت اتهامات به سویش نشانه می‌رفت و هر رونده‌ای را به سختی گام نهادن در آن بیم می‌داد؛ بیم درغلتیدن به «تفسیر به رأی» یا متهم شدن به آن و نیز گرفتار مصداق حدیث «من فسر القرآن برأیه فلیتبعوا...» شدن، هر مفسر عقلی را وادار به «یک گام پیش و دو گام پس نهادن» می‌کرد.

کتاب صحیح بخاری به دست محدثی برجسته به نام محمد بن اسماعیل بخاری نوشته شده که نام و آوازه او در میان مسلمانان - به‌ویژه اهل سنت - انکارناشدنی و بی‌نیاز به بازگویی است. وی مجموعه حدیثی خود را به کتاب‌هایی بخش کرده و نام‌هایی بر آن نهاده و به فراخور هر یک از آن‌ها روایاتی آورده است که در یکی از آن‌ها، روایات تفسیری را گردآوری و «کتاب التفسیر» نام‌گذاری کرده است. به گمان پژوهشگری، نسخه‌ای با عنوان تفسیر القرآن در کتابخانه اسکوریال، همین کتاب است. (جمعی از نویسندگان، 1372 ش، ج 11، ص 463)

بخاری از دیاری گره خورده با فرهنگ و دانش، به دنیایی خشک و بی‌روح و به دور از گونه‌گونی و رنگارنگی، به شوق دانش‌آموزی پا نهاد؛ زمانی که محدثان آن دوران به چیزی جز بسنده کردن به گزارش‌های سلف نمی‌اندیشیدند. (برای چرایی روی‌گردانی از تفسیر در سده‌های نخستین ر.ک: معارف، 1376 ش / گلدزیهر، 1383 ش، ص 20-25 / پوربرات، 1389 ش، ص 16-9) به سنت‌ها و باورهای پیشینیان پشت پا زد و دستاوردی را با بن‌مایه خرد برای دنیای اسلام آفرید و از خود به جای گذاشت. به این ترتیب، تفسیر اثری‌اش با خرد آمیخته شد؛ خردی هر چند نه چندان چشمگیر و پررنگ ولی دلگرم‌کننده و سنت‌شکن که آینده را به تفسیرهایی با رنگ‌های چشم‌نوازتر تفسیر عقلی و خردمدار، درخشان و روشن می‌ساخت.

1. توضیحاتی درباره کتاب تفسیر بخاری و بخش روایی آن

این کتاب، بر اساس شیوه ترتیبی سامان یافته است که از سوره حمد آغاز و به سوره ناس پایان می‌یابد و در آن، 114 سوره قرآن به ترتیب آمده است، اما مفسر از ذکر تمام آیات و تفسیر آن‌ها شانه خالی کرده و تنها آیاتی را تفسیر کرده که از نظر وی نیازمند تفسیر بوده و یا شاید روایتی ذیل آن یافته است.

به عبارت دیگر، وی در هر سوره تنها روایاتی ذیل بعضی از آیات و توضیحاتی در خصوص بعضی از کلمات ارائه می‌دهد و از ذکر بقیه آن صرف نظر می‌کند؛ بنابراین می‌توان گفت: وی به شیوه گزینشی به تفسیر آیات پرداخته و تفسیر بعضی از آن‌ها را مسکوت گذاشته است.

وی معمولاً ذیل هر باب و پیش از هر حدیث، نخست واژگان نیازمند به شرح را ذکر می‌کند، مگر آنکه چنان واژه‌ای در کار نباشد که در این صورت به حدیث می‌پردازد. این کتاب مانند سایر کتاب‌های صحیح بخاری باب‌بندی شده و عنوان هر باب در آن، آیه‌ای است که ذیل آن، گروهی از روایات و توضیحاتی در شرح واژه‌ها گرد آمده است.

خمیرمایه این تفسیر را دو بخش اصلی تشکیل می‌دهد: 1. بخش روایی که در توضیح آیات و برخی کلماتشان می‌آید؛ 2. بخش اجتهادی که در توضیح کلمات و شرح واژگان مفرداتی قرآن است.

رنگ غالب و برجسته این تفسیر نیز مانند دیگر تفسیرهای نخستین، به کارگیری سخن پیامبر و سلف است که در دو بخش روایی و تفسیر واژه‌ها، از زبان ایشان گزارش شده و حجم عظیمی از این تفسیر را به خود اختصاص می‌دهد؛ امری که جز این انتظار نمی‌رفت.

1-1. بخش روایی: بسیاری از مفسران به‌ویژه در سده‌های نخست که تفسیرهای اثری- با روایات سلف- داشته‌اند، تلاش کرده‌اند برای توضیح و تفسیر هر آیه به جز متن حدیث، سلسله سند آن را نیز به طور کامل ذکر کنند. در سرتاسر این تفسیر نیز، روایاتی به چشم می‌خورد که حجم عظیمی از آن (حدود هشتاد درصد) را به خود اختصاص می‌دهد و سلسله سند آن به پیامبر ﷺ، صحابی و دست کم به تابعی منتهی می‌شود.

در مورد درون‌مایه روایات نیز باید گفت که بیشتر آن‌ها به سبب نزول آیات و چند تای آن‌ها نیز به ناسخ و منسوخ، قرائات و گاهی توضیحاتی مربوط به آیات می‌پردازد. از دیدگاه شیعه، متن برخی از این روایات، شایسته بررسی و نقد است، برای نمونه روایاتی که در آن‌ها از موضوعاتی چون رؤیت خدا و جسمیت او سخن می‌رود. (ر.ک: معروف حسنی، بی‌تا/نجمی، بی‌تا)

در بررسی متنی روایات، یک نکته مهم توجه خواننده تیزبین را به خود می‌کشد؛ و آن اینکه بیش از نیمی از روایات متناسب و درخور موضوع و عنوان باب نیست و گاهی این بی‌ربطی چنان به اوج خود می‌رسد که هیچ پیامی از آیه را برای ما گزارش نمی‌کند؛ برای مثال، ذیل آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: 31) یک روایت مفصل در 15 سطر آورده که کمتر از نیمی از یک جمله آن با آیه، آن هم در تکرار لفظ، نه توضیح آن، ارتباط دارد. (بخاری، 1428ق، ج 3، ص 142)

شاید سخن محمود ابوریه، راز اشاره ما را به آشفتگی ساختار «کتاب التفسیر» و بی‌ربطی آن توضیح دهد. وی درباره کتاب صحیح بخاری می‌گوید: «بخاری پیش از آنکه کتابش را پاک‌نویس کند، درگذشت.» (ابوریه، 1428ق، ص 301 و نیز ر.ک: معروف حسنی، بی تا، ص 210) با توجه به این سخن، چنین برمی‌آید که بخاری نخست احادیث را گردآوری کرده و به صورت چرک‌نویس در مجموعه حدیثی خود ریخته تا زمانی دیگر آن را پاک‌نویس کند، اما فرشته مرگ به وی رخصت چنین کاری را نداد.

2.1. تفسیر کلمات: در برخی جاها، به جای روایت مسند، تنها نام صحابی یا تابعی را یاد می‌کند و واژه‌ها را از زبان ایشان گزارش می‌کند؛ برای نمونه، «قال مجاهد: "إِلَى شَيَاطِينِهِمْ" (بقره: 14): أَصْحَابِهِمْ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُشْرِكِينَ "مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ" (بقره: 19): اللَّهُ جَامِعُهُمْ.» (بخاری، 1428ق، ج 2، ص 142)

بخاری در شرح واژه‌ها و مفردات قرآنی از زبان سلف، از کسانی مانند ابن عباس و مجاهد بیش از پانصد کلمه را بازگو می‌کند، در حالی که از کسانی چون سعید بن جبیر و عکرمه و نیز مفسرانی از صحابه، تابعین و اتباع ایشان، بیش از پنجاه کلمه تفسیری، چیزی نمی‌گوید.

ویژگی نمایان در توضیح واژگان از سلف، این است که بخاری به طور محدود و کوتاه، لغات و واژگان را تفسیر می‌کند و هیچ اطباب و درازگویی در آن دیده نمی‌شود و بیشتر توضیح آن‌ها در حد معنی کردن همان کلمات است. این شاید بدان سبب است که در سده‌های نخستین که زبان عربی هنوز اصالت خود را حفظ کرده و عرب‌ها نیز با همان زبان سخن می‌گفتند، زبان قرآن را در بیشتر مواقع فهمیده و تنها در معنا و تفسیر برخی واژگان مشکل داشتند که سلف به این مقوله توجه ویژه‌ای نشان داده‌اند، چنان‌که

از ظاهر تفاسیر ابن عباس و مجاهد پیداست اینان تنها به تفسیر لغات و واژگان قرآنی می پرداختند. شاید دلیل دیگر آن نیز، روی نیاوردن تمام عیار به تفسیر عقلی و فاصله نگرفتن از تفسیر اثری بوده است.

2. اجتهاد در تفسیر بخاری

درباره تفسیر اجتهادی، نظریات گوناگونی گفته شده (برای آگاهی بیشتر ر.ک: مجموعه مقالات همایش ملی قرآن و علوم طبیعی، ص 78-87) که یکی از آنها را بازگو می کنیم. آیت الله معرفت می گوید: «تفسیر اجتهادی بیشتر بر درایت و عقل متکی است تا روایت و نقل، چون معیار سنجش و بررسی در آن، اندیشه و تدبیر است و به طور مطلق بر آثار و اخبار نقل شده اعتماد نمی شود.» (معرفت، 1380 ش، ج 2، ص 251) بنا بر این سخن، هر کاری بیرون از حوزه تفسیر روایی و بسنده نکردن به آن، می تواند تفسیر اجتهادی خوانده شود.

گفتنی است که تفسیر به صورت ساده و بسیط آغاز شد و نخست صحابه و تابعین بیشتر به توضیح لغات و بیان نظریات خود در حیطه مفردات می پرداختند؛ چنین سبک و شیوه تفسیری به دوران پس از ایشان نیز راه یافت. از این رو، تفاسیر مفسران دو سه قرن نخست غالباً از محدوده توضیح و تشریح لغات تجاوز نمی کند. بخاری نیز چندان از این قاعده برکنار نبوده و تفسیر اثری اش به توضیحاتی درباره واژگان و مفردات قرآنی آمیخته شده و تفسیر اجتهادی در آن، هنوز آن اندازه که باید، چشمگیر و گسترده نشده است. با این همه، پیش از معرفی نمونه های ادبی کتاب التفسیر، لازم است چند رویکرد اجتهادی دیگر در این کتاب را بیان کنیم، اگر نمونه های ادبی هم در این بخش از صحیح بخاری وجود نداشت، باز تا حدودی می توانست در رأی به عقلی بودن این تفسیر تأثیرگذار باشد.

1.2. قطع سند احادیث

چنان که می دانیم هر محدثی هنگام گزارش حدیث برای شاگرد خود و یا نگارش در کتابش تلاش می کند حدیث را با سلسله سندی مسند و متصل در میان اهل سنت به پیامبر و سلف، پیش آورد تا هم حدیث مورد قبول واقع شود و هم از دستبرد جعل و دس و دیگر معایب حدیثی در امان ماند. این رویکرد در تفسیرهای اثری که محور اصلی

و بی‌رقیب آن حدیث است، نیز خود را نشان می‌دهد. نگاهی به تفسیرهایی چون جامع البیان طبری و الدر المثور سیوطی مؤید این مطلب است. موضوعی که در اینجا قصد بیان آن را داریم و می‌توان آن را یکی از مؤلفه‌های اجتهاد به حساب آورد، همان سخن سیوطی است که می‌گوید: «ثم آلف فی التفسیر خلائق، فاختصروا الاسانید، و نقلوا الاقوال بترأ، فدخل من هنا الدخیل و التبس الصحیح بالعیل.» (سیوطی، 1429ق، ج 2، ص 378) این سخن بیانگر این مطلب است که پس از دگرگونی‌هایی که در جوامع اسلامی رخ داد و تفسیر در مرحله گذر از اثری به عقلی قرار گرفت و کم‌کم مفسرانی غیر پایبند به تفسیر اثری پا به عرصه نهادند، برخی از مفسران به قطع کامل سند روی کردند و با آوردن تنها نام سلف در ابتدای حدیث دست به اجتهاد زدند و سلیقه خود را در آن درگیر ساختند. تفسیر بخاری شاید از نخستین تفسیرهایی باشد که در جاهایی از آن، سند احادیث بریده شده و این کار ناشی از اجتهاد وی در تفسیر است. بی‌گمان این کار به کم شدن حجم تفسیر بخاری نیز کمک شایانی کرده است.

2.2. گرایش به مفسران مجتهد در تفسیر

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، بخاری برخی از ایشان را به عنوان مرجع کار خود به شمار آورد و در تفسیر خود بیش از اندازه از آن‌ها نام برد و از تفسیرشان سود جست. افرادی چون ابن عباس و مجاهد از این جمله بودند.

ابن عباس و شاگردش مجاهد، همان‌طور که بسیاری از محققان گفته‌اند، از سرآمدان تفسیر در دوران خود بوده‌اند و مورد مراجعه مسلمانان در زمینه سؤالات قرآنی قرار می‌گرفتند، اما آنچه بیش از حد، ایشان را خاص جلوه می‌دهد اجتهاد در تفسیر و علوم قرآنی است که حتی مورد هجوم برخی هم‌عصران خود به سبب زیاده‌روی در این کار خود قرار گرفتند. مثلاً در زمینه تفسیر از مجاهد به عنوان فردی بی‌باک و جسور یاد شده است. (ر.ک: ذهبی، محمدحسین، بی تا، ج 1، ص 106-107)

منظور از پیش‌آورد این کوتاه‌نوشته، آن بود که نگارندگان باور دارند بهره‌گیری فراوان بخاری از ایشان، شاید نشانه آن است که وی علاقه فراوانی به اجتهاد در تفسیر داشته و می‌خواسته است به کسانی از سلف که چنین رویکردی تفسیری داشته‌اند، روی آورد و تفسیر آن‌ها را در مجموعه خود جای دهد. این، خود می‌تواند دلیلی بر اجتهادی بودن این تفسیر باشد.

3.2. جدا کردن روایات تفسیری و نامگذاری آن‌ها

گردآوری حدیث، تلاشی است که محدثان در نگاهداری سرمایه‌های گذشتگان به آن اندیشیدند و تمام هم و غم خود را در این راه به کار بستند. به دنبال آن، بیشتر محدثان فقط به گزارش و نگارش حدیث اهمیت می‌داده‌اند تا اینکه در آن‌ها ژرف بنگرند و گزینش کنند. محمد بن اسماعیل با نگاهی ناهمسان به این فرآیند، تلاش کرد با راهکاری گزینشی، تنها روایات صحیح را انتخاب کند و در مجموعه خود بنگارد. وی همان‌طور که خود ادعا کرده بود، احادیث کتابش را از میان ششصد هزار حدیث برگزید و در آن، جز حدیث صحیح جای نداد. (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، ص 683)

به طور ویژه در صحیح بخاری، چنین گزینشی از میان روایات تفسیری در تصانیف و مسانید و نام نهادن آن با عنوان «کتاب التفسیر»، اولین گام اجتهاد بخاری است؛ کاری که کمتر محدثی به آن دست یازیده است، زیرا به طور کلی، «تمام محدثانی که به گزینش روایات برای تبیین آیات قرآنی روی می‌آورند و بر روایات گزینش شده خود نام تفسیر می‌نهند، در حقیقت به اجتهاد روی آورده و به آن تن داده‌اند و از محدثانی که از هر نوع تصرف در روایات پرهیز می‌کنند، فاصله گرفته و با گزینش روایات تفسیری به جریان اجتهاد کمک می‌کنند.» (فهیمی تبار، 1388، ص 27)

بخاری- افزون بر این- در درون تفسیر خود نیز با باب‌بندی و قرار دادن احادیثی ذیل آن‌ها، به چینش آن‌ها اقدام کرده و خردمندی خود را نشان داده است.

4.2. بررسی سندی روایات

شمار روایان احادیث «کتاب التفسیر» پس از نادیده گرفتن تکراری‌هایشان- 567 نفر است که بیست درصد از آن‌ها را به صورت تصادفی، مورد ارزیابی قرار دادیم. (ر.ک: پوربرات، 1389ش، ص 45-59) نتیجه آن شد که به جز چند راوی ضعیف در این مجموعه، دیگر روایان- در دستگاه سبک و سنگین‌کننده رجالیان اهل سنت- مورد اعتماد و بدون مشکل بوده‌اند و ناگفته پیداست که بخاری در انتخاب روایان مورد وثوق و داشتن سندی صحیح و قابل اطمینان، تلاش کرده و در گزینش آن مبنایی عقلی داشته که می‌توان آن را ناشی از اجتهاد وی دانست.

5.2. چند مثال اجتهادی غیر ادبی

پیش از بیان موارد این بخش و نمونه‌های ادبی در بخش پسین، باید دانست که در این کتاب، گاهی برخی از کلمات و واژگان قرآنی شرح می‌شوند، در حالی که از مفسر آن‌ها نامی برده نمی‌شود. در این گونه موارد گمان می‌رود که تفسیر از آن خود بخاری باشد که زمانی دیگر در این باره سخن خواهیم گفت.

الف) بخاری در جایی از تفسیر خود در انگیزه نامگذاری سوره حمد می‌نویسد: «آن را ام‌الکتاب نامیده‌اند، زیرا مصاحف به نوشتن آن و نماز به قرائتش آغاز می‌گردد.» (بخاری، 1428ق، ج 3، ص 141)

ب) گاهی در تفسیر قرآن، نظر خویش را بر نظر یک تابعی برتری داده است. در شرح واژه «متکا» (یوسف: 31) به گزارش از مجاهد معنای آن را «الاترج» (ترنج) می‌داند و پس از آن می‌گوید: «و المتکا: ما اتکأت علیه لشراب أو لحديث أو لطعام، و أبطل الذی قال الأترج، و لیس فی کلام العرب الأترج.» (همان، ج 3، ص 212)

ج) گاهی فراتر از شرح واژه‌ها و مفردات قرآنی گام می‌نهد و گسترده‌تر به تفسیر می‌پردازد. در تفسیر سوره نور ذیل آیه «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» (قیامت: 17) می‌نویسد: «تألیف بعضه إلی بعض» و در ادامه در تفسیر «فَإِذَا قُرْآنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (همان: 18) می‌نویسد: «فإذا جمعناه و ألفناه فاتبع قرآنه، أی ما جمع فیه، فاعمل بما أمرک و انتہ عما نهاک الله. و یقال: لیس لشعره قرآن، أی تألیف.» (بخاری، 1428ق، ج 3، ص 240)

6.2. تفسیر ادبی

این قسمت از تفسیر بخاری که به شرح لغات و مفردات قرآنی پرداخته و به گونه‌ای برخوردار از رویکرد ادبی است، همانندی بسیاری به تفسیر سلف و اتباع ایشان دارد، به طوری که به هیچ روی، مرزبندی آن‌ها از یکدیگر آسان نیست، زیرا همانند ایشان بسیار ساده و با الفاظی کوتاه، واژه‌ها را تفسیر و به همین مقدار بسنده کرده است؛ بنابراین باید کمتر منتظر باشیم که واژه‌ای بیش از همان مقدار خودش - یعنی با یک واژه مترادف دیگر - معنی و تفسیر شود. اگرچه گاهی و به ندرت مواردی از شرح بیشتر واژه‌ها در آن دیده می‌شود. (برای نمونه ر.ک: همان، ص 192)

بخاری، تفسیر ادبی قرآن را با چند رویکرد پی گرفته است که در اینجا به آن‌ها

می‌پردازیم و پیش‌تر یادآوری می‌کنیم که مثال‌های هر یک به صورت تصادفی گزینش شده است و برای رعایت اختصار، از تعریف و توضیح این نمونه‌ها چشم می‌پوشیم.

1.6.2. انواع تفسیر ادبی- لغوی

1.6.2.1. توضیح کلمات به کمک کلمات دیگر آیات

گاهی بخاری برای معنی و تفسیر واژه‌ای از کلمات دیگر آیات نیز کمک می‌گیرد. الف. برای نمونه ذیل آیه 127 بقره: «وَأَذِ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» برای تکمیل تفسیر خود به آیه دیگر استناد می‌کند و چنین می‌گوید: «القواعد: أساسه، واحدها قاعدة. "وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ" (نور: 60) واحدها قاعد.» (همان، ص 145)

ب. در جایی دیگر بعد از توضیح کلمه «حاصبا» (اسراء: 68) برای واضح‌تر شدن معنای کلمه از آیه دیگر کمک می‌گیرد و می‌گوید: «الريح العاصف، والحاصب أيضا: ما ترمى به الريح، و منه "حَصَبُ جَهَنَّمَ" (انبیاء: 98): یرمی به فی جهنم، و هو حصبها» (همان، ص 222؛ برای نمونه‌های بیشتر ر.ک: ذیل واژه «و الی مدین...» ص 210؛ واژه «زلفا» ص 212؛ واژه «اضغاث» ص 213؛ واژه «البوار» ص 217؛ واژه «المقتسمین» ص 220؛ واژه «سربا» ص 229)

1.6.2.2. یادآوری ریشه کلمات:

یکی از راه‌های پی بردن به معانی واژه‌ها، بررسی مبدأ و ریشه آن‌هاست. بخاری نیز رویکرد ویژه‌ای به ریشه اسماء و افعال داشته و موارد زیر، چند نمونه از این رویکرد است.

الف. «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (فاتحه: 2): اسمان من الرحمة. (همان، ص 141)

ب. «خَطَا» (اسراء: 31): إثما، و هو اسم من خطئت، والخطأ - مفتوح - مصدره من الإثم، خطئت بمعنی أخطأت. (همان، ص 221)

ج. «یحاوره» (کهف: 34، 37): من المحاوره. (همان، ص 227. نمونه‌های دیگر: «اراعنا» و «خطوات» ص 143؛ «الیم» ص 162؛ «اعتدنا» ص 173؛ «البأساء» ص 189؛ «یلبسکم» ص 190؛ «من جنه» ص 193)

3.1.6.2. آوردن مفرد و جمع کلمات:

یکی از مواردی که در این تفسیر فراوان به چشم می‌خورد، یادآوری مفرد یا جمع کلمات از نظر مفسر است که شماری از آن‌ها در اینجا بازتاب داده می‌شود:

الف. «شعائر»: «علامات، واحدها شعيرة» (همان، ص 148)

ب. «تارة» (اسراء: 69): مرة، و جماعته تيرة و تارات. (همان، ص 222)

ج. در جایی مفرد و جمع کلمه را با هم بیان می‌کند؛ آنجا که می‌گوید: «رَبِّيُون (آل عمران: 146): الجمیع و الواحد ربی.» (همان، ص 161؛ نمونه‌های بیشتر: ذیل واژه «الاشهاد» ص 211؛ «غزاً» ص 161؛ «ساطریر» ص 189؛ «قبلا» ص 191؛ «الخیرات» ص 199)

4.1.6.2. یادآوری مترادف واژگان:

وی به مترادف واژگان نیز علاقه زیادی نشان داده و در بیشتر جاها ردپایی از آن را برای بازنمود معنای کلمه به جا گذاشته است و برای کلمات، یک یا دو و گاهی سه مترادف را یاد کرده است؛ برای نمونه:

الف. ذیل آیه 195 سوره بقره: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» می‌گوید: «التهلکة والهلاک واحد.» (همان، ص 153)

ب. برای توضیح کلمه‌ای در آیه «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...» (نساء: 94) دو مترادف را ذکر می‌کند: «السلم و السلم و السلام واحد.» (همان، ص 178)

ج. برای واژه «عقبا» (کهف: 44) می‌گوید: «عاقبة و عقبی و عقبه واحد، وهی الآخرة.» (همان، ص 227؛ نمونه‌های بیشتر ر.ک: واژه «تقاة» ص 161؛ «قیلا» ص 178؛ «آمین» ص 182؛ «الریاش» ص 193؛ «کرها» ص 199؛ «عنید» و «تکرهم» ص 210؛ «الفلك» ص 211)

5.1.6.2. آوردن وجوه و نظایر کلمات:

برای واژه «قضاء» در آیه «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» (اسراء: 4) وجوهی برمی‌شمرد: «أخبرناهم أنهم سيفسدون، والقضاء على وجوه: "وَقَضَى رَبُّكَ / 23: أمر ربك. ومنه: الحكم: "إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ" (یونس: 93؛ نمل: 78 و جاثية: 17) ومنه: الخلق: "فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ" (فصلت: 12)» (همان، ص 221)

بخاری در جایی دیگر نظایر واژه‌ای را بیان می‌کند: «الحطمة» (همزه: 4): اسم النار، مثل سقر (قمر: 48 و المدثر: 26، 27 و 42) و لَطَى (معارج: 15). (همان، ص 335)

2-6-1. استناد به شعر:

الف. وی در شرح واژگان از شعر عرب نیز بهره برده است؛ برای مثال در بیان معنای «لأواه» (براءة: 114) نوشته است: «شفقا و فرقا. و قال الشاعر: إذا ما قمت أرحلها بليل // تأوه آهة الرجل الحزين.» (همان، ص 199)

ب. در جایی دیگر برای تأیید سخن خود به شعر عرب استناد کرده است: «سجیل» (هود: 82): الشدید الکبیر، سجیل و سجنین، واللام و النون أختان، و قال تمیم بن مقبل: و رجلة یضربون البیض ضاحیة // ضربا توأسی به الأبطال سجنینا.» (همان، ص 210؛ نمونه دیگر: ص 271-272)

2-6-7. استناد فراوان به سخن لغویان، بی آنکه از آن‌ها نام ببرد:

الف. بخاری در جایی با صیغه مجهول می‌گوید: «یقال: بسطة» (بقره: 247) زیاده و فضلا.» (همان، ص 158) ابن حجر در شرح این سخن می‌نویسد: «وهو تفسیر ابی عبیده قال فی قوله بسطة فی العلم و الجسم ای زیاده و فضلا.» (ابن حجر، بی تا، ج 8، ص 149)

ب. در جایی دیگر واژه «صر» (آل عمران: 117) را «برد» معنی می‌کند. (بخاری، 1428ق، ج 3، ص 161) ابن حجر در باز نمودن این جستار نیز، آن را به ابو عبیده نسبت می‌دهد و می‌گوید: «هو تفسیر ابی عبیده قال فی قوله تعالی کمثل ریح فیها صر الصر شدة البرد.» (ابن حجر، بی تا، ج 8، ص 155)

2-6-2. تفسیر ادبی- صرفی

بخاری به این مقوله نیز توجه نشان داده و ساختار واژه‌ها و جملات را واکاوی کرده است:

الف. در کالبدشکافی واژه «المائده» گفته است: «أصلها مفعولة، کعیشة راضیة، و تطلیقة بائنة، والمعنی: مید بها صاحبها من خیر، یقال مادنی میمدنی.» (بخاری، 1428ق، ج 3، ص 187)

ب. در جایی دیگر برای بازخوانی واژه‌ای و یادآوری شکل اولیه و اصلی‌اش می‌نویسد: «لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي» (کهف: 38): ای لکن أنا هو الله ربی، ثم حذف الألف وأدغم إحدى النونین فی الأخری.» (همان، ص 227)

1.2.6.2. یادآوری مصدر کلمات

مصدریابی کلمات نیز از جمله مواردی است که در این تفسیر دیده می‌شود. الف. ذیل «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ...» (نساء: 176): «و الكلاله: من لم يرته أب أو ابن، و هو مصدر، من تَكَلَّلَهُ النَّسَبُ.» (همان، ص 182) ب. درباره دو واژه «اجرامی و مجراها» گفته است: «اجرامی» (هود: 35): هو مصدر من أجرمت، و بعضهم يقول: جرمت. «مجرها» 41/4: مدفعا، و هو مصدر أجریت.» (همان، ص 211) ج. درباره واژه نجوی در «وَإِذْ هُمْ نَجْوَى» (اسراء: 47) آن را مصدر «ناجیت» دانسته است. (همان، ص 222؛ برای نمونه‌های بیشتر ر.ک: واژه «براء» ص 276؛ «هنالك الولاية» ص 227)

3.6.2. تفسیر ادبی- بلاغی

علم معانی، بیان و بدیع از شاخه‌های علوم بلاغی است که توجه به آن در فهم و تبیین آیات مؤثر بوده و در این باره مفسران کم و بیش سخن گفته‌اند. تفسیر کشاف، نوشته زمخشری مشهورترین تفسیر در این زمینه است. نمونه‌های بلاغی به کار گرفته شده در تفسیر بخاری بسیار کم است و هنگام بازیابی آن‌ها، تنها به چند مورد اندک برمی‌خوریم. بدین شرح:

1.3.6.2. کنایه

واژه «سوآتهما» (اعراف: 20) را کنایه از «فرجیهما» دانسته است. (همان، ص 192)

2.3.6.2. مجاز

الف. ذیل آیه «وَإِلَىٰ مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا» (هود: 84) نوعی از مجاز را- بدون کاربرد لفظ مجاز و نوع آن که مجاز بالحذف است- نشان داده است: «إلى أهل مدین، لأن مدین بلد، و مثله "وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ" (یوسف: 82): و أسأل العیر، یعنی أهل القرية وأصحاب العیر.» (همان، ص 210-211)

ب. در جایی دیگر چنین می‌گوید: «إِذْ قَالَ اللَّهُ» (مائده: 116): يقول: قال الله، و إذا هنا صلة» یعنی در اینجا و نظایر آن، «قال» مجازاً به معنای «يقول» و واژه «إذ» زاید است. (همان، ص 187)

3. بخاری و امدار تفسیر ابو عبیده

کتاب صحیح بخاری نیز، از کتاب‌های ارزشمند و اساسی مسلمانان - به ویژه اهل سنت - است که برخی، آن را پس از قرآن، مهم‌ترین کتاب دانسته (ذهبی، 1412ق، ج 19، ص 242) با سخنان خود به بزرگی از آن یاد کرده (قسطلانی، 1421ق، ج 1، ص 29/ نووی، 1407ق، ج 1، ص 14/ قاسمی، 1407ق، ص 272-276/ نجمی، بی تا، ص 62) و بزرگانی چون ابن حجر عسقلانی، بدرالدین عینی، شهاب‌الدین قسطلانی و کرمانی در شرح آن قلم فرسایی کرده‌اند.

«کتاب التفسیر» یکی از بخش‌های کتاب صحیح بخاری است که چون در آغاز امر و در ظاهر به آن می‌نگریم، گذشته از روایات و توضیحات مرسل سلف از واژگان، در برخی جاها تفسیرهایی از کلمات می‌بینیم که بی‌هیچ نام و نشانی از سوی مفسرش، در این تفسیر گنجانیده شده است. این پرسش ناخودآگاه به ذهن می‌آید که این توضیحات از کیست؟ از طرفی، تنها در دو جای این تفسیر، کنیه محمد بن اسماعیل بخاری یعنی «ابو عبدالله» آمده است: 1. در شرح روایتی 2. در بحثی رجالی. (به ترتیب ر.ک: بخاری، 1428ق، ج 3، ص 142 و 151) پرسش این است، اگر در این دو جا کنیه بخاری یاد شده، چرا در جاهای دیگر نیامده و اصلاً این توضیحات و شرح کلمات از چه کسی است؟ با مراجعه به کتب علمای شرح دهنده «کتاب التفسیر» که از زیر و بم آن آگاه‌اند، حقیقت امر بر ما آشکار خواهد شد:

الف. بخاری درباره واژه «رَبِّيُون» (آل عمران: 146) می‌گوید: «الجميع والواحد ربي» (همان، ص 161) ابن حجر در شرح آن می‌نویسد: «هو تفسیر ابی عبیده قال فی قوله «وَكَايِنٌ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ» قال: الربيون الجماعة الكثيرة، واحدها ربي، و هو بكسر الراء فی الواحد، و الجمع قراءة الجمهور.» (ابن حجر، بی تا، ج 8، ص 155) عینی در این باره از سلف توضیحاتی را پیش آورده، اما آن را به ابو عبیده نسبت نداده است. (عینی، بی تا، ج 18، ص 136)

ب. بخاری در جایی می‌نویسد: «و سمیت أم الكتاب أنه يبدأ بكتابتها فی المصاحف، و يبدأ بقراءتها فی الصلاة.» (بخاری، 1428ق، ج 3، ص 141) ابن حجر در توضیح آن می‌گوید: «هو کلام ابی عبیده فی اول "مجاز القرآن"، لکن لفظه "و لسور القرآن اسماء:

منها أن الحمد لله تسمى أم الكتاب لأنه يبدأ في أول القرآن، و تعاد قراءتها فيقرأ بها في كل ركعة قبل السورة و يقال لها فاتحة الكتاب لأنه يفتح بها في المصاحف فتكتب قبل الجميع انتهى، و بهذا تبين المراد مما اختصره المصنف. (ابن حجر، بی تا، ج 8، ص 6)
 ج. بخاری ذیل آیه «يَسْتَفْتُونَكَ قُلُ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ...» (نساء: 176) می گوید: «والكلالة: من لم يرثه أب أو ابن، و هو مصدر، من تكلَّه النَّسَبُ.» (بخاری، 1428ق، ج 3، ص 182) عینی در این باره می گوید: «و هو "أى لفظ الكلالة مصدر من قولهم تكلَّه النَّسَبُ. قال بعضهم: هو قول ابى عبيدة.» (عینی، بی تا، ج 18، ص 195)

د. بخاری در شرح و ازهای می گوید: «هو المتكأ: ما اتكأت عليه لشراب أو لحديث أو طعام، و أبطل الذى قال الأترج، و ليس فى كلام العرب الأترج.» (بخاری، 1428ق، ج 3، ص 212) عینی پس از گزارش سخن ابو عبیده از ابن حجر (ر.ک: ابن حجر، بی تا، ج 8، ص 209) با تعبیر «قال بعضهم» به تقلید بخاری از ابو عبیده خرده گرفته، چنین می گوید: «قلت كانه لم يفحص عن ذلك كما ينبغي و قلد ابا عبيدة و الآفة فى التقليد و كيف يصح ما قاله من ذلك و قد روى عبد بن حميد من طريق عوف الاعرابى عن ابن عباس رضى الله عنه انه كان يقرأها متكاء مخففة و يقول: هو الأترج...» (بی تا، ج 18، ص 303)

ه. در جایی دیگر برای بازخوانی و یادآوری شکل اولیه و اصلی اش می نویسد: «لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي» (کهف: 38): «أى لكن أنا هو الله ربى، ثم حذف الألف وأدغم إحدى النونين فى الأخرى.» (بخاری، 1428ق، ج 3، ص 227) ابن حجر می گوید: «هو قول ابى عبيدة، و قال الفراء: ترك الألف من أنا كثير فى الكلام ثم أدغمت نون أنا فى نون لكن، و أنشد:

و ترمقنى بالطرف أى أنت مذب و تقلينى لكن إياك لا أقلى
 أى لكن أنا إياك لا أقلى.» (ابن حجر، بی تا، ج 8، ص 309)

به جز نمونه های یاد شده، در شروح این تفسیر- به ویژه شرح برتر آن یعنی فتح الباری- در بیشتر موارد نام یک نفر به چشم می خورد؛ ابو عبیده معمر بن مثنی تیمی، نگارنده تفسیر مجاز القرآن که بخاری از تفسیر وی بسیار بهره برده است.¹ با توجه به توضیح شارحان، بخاری هنگام گزارش از تفسیر ابو عبیده، در بیشتر مواقع عین کلام او را آورده و ابن حجر نیز آن ها را با تعابیری چون «هو کلام ابی عبیده بنصه» و «هو تفسیر

ابی عبیده» (برای نمونه ر.ک: ابن حجر، بی تا، ج 8، ص 25، 33، 47، 55، 56 و 76) و... رمزگشایی کرده است. برخی نیز- چنان که دیدیم- بر این تقلید خرده گرفتند و بدان تاختند. همچنین، بخاری گاهی با مختصر کردن کلام ابو عبیده، مطالبی را برداشت و آن را نگاهشته است. به دیگر سخن با دخل و تصرفاتی در کلام ابو عبیده، همان را به شکل دیگری بازگو کرده که این شیوه نیز از چشم شارحان صحیح بخاری، به دور نمانده است و آن را هم یادآوری کرده اند. (ر.ک: همان، ص 138، با تعبیر «هو معنی کلام ابی عبیده» افزون بر این، گاهی هنگام گزارش توضیحات سلف، تعابیری چون «قال غیره»، «یقال» و «قال بعضهم» دیده می شود که اندازه چشمگیری از حجم این تفسیر کوتاه را به خود اختصاص می دهد. با بازگشتی به شروح، آشکار می شود که ذیل بسیاری از این موارد نیز نام ابو عبیده نگاهشته شده است.

برای نمونه، بخاری پس از گزارش توضیحاتی از مجاهد و ابوالعالیه می نویسد: «وقال غیره: "يَسْمُوْنَكُمْ" (بقره: 49): يولونكم... وقال بعضهم: الجيوب التي توكل كلها فوم». (بخاری، 1428 ق، ج 3، ص 143) ابن حجر در شرح فقرة «وقال غیره» آن را در پیوند با ابو عبیده و در شرح «وقال بعضهم» آن را اشاره به فراء به نقل از عطاء و قتاده می داند. (ر.ک: ابن حجر، بی تا، ج 8، ص 12) عینی می گوید: «أى غير ابى العالیة و هو ابو عبید القاسم بن سلام و ابو عبیده معمر بن المثنى و اراد بهذا ان تفسیر الالفاظ المذكورة الى هنا من قول ابى العالیة المذكور و الذى بعدها من قول غیره» و در تفسیر «بعضهم» در عبارت «وقال بعضهم» می گوید: «حكى عن البعض و اراد به عطاء و قتادة... و هكذا حكا الفراء عنهما فى معانى القرآن» (بی تا، ج 18، ص 85: برای نمونه های بیشتر ر.ک: 172، 174، 184، 186، 192، 222، 261 و...)

پس از این نوشتار کوتاه، چند پرسش پیش می آید، از جمله اینکه: 1. اگر بخاری در تفسیر خود از سخن ابو عبیده بسیار بهره مند شده است، چرا از وی نامی نبرده² و در برخی جاها هم سخنانش را با «صیغه تمريضية» گزارش کرده است؟ 2. آیا وجود نام ابو عبیده، خدشه ای بر پیکره و اعتبار این تفسیر وارد می ساخت و جایگاه بخاری را زیر سؤال می برد که از آوردن نام وی چشم پوشی کرده است؟

1.3. ابو عبیده معمر بن مثنی تیمی

وی در سال 110 هجری در شهر بصره دیده به جهان گشود و به گفته خود وی، جدش یهودی و ساکن باجروان بوده است. (سیرافی، 1405 ق، ص 81) وی داناترین مردم به لغت و انساب عرب و اخبار آن و اولین مصنف در زمینه غریب الحدیث بود. دانش نحو را از یونس بن حبیب و ابو عمرو ابن علاء و از هشام بن عروه نقل می‌کرد و کسانی مانند ابو عبیده قاسم بن سلام، علی بن مغیره، ابو عثمان مازنی، ابو حاتم سجستانی و عمر بن شبه نمیری و غیر ایشان از او کسب دانش کردند. (حموی، 1400 ق، ج 19، ص 155/ خطیب بغدادی، 1417 ق، ج 13، ص 252/ ابن عساکر، 1415 ق، ج 59، ص 426) از نظر رجالیان، مورد وثوق و اطمینان بوده و یحیی بن معین وی را با تعبیر «لیس به بأس» وصف کرده است. (رازی، 1370 ق، ج 19، ص 445) علی بن عبدالله مدینی افزون بر اینکه از او به نیکویی یاد می‌کرد و روایتش را صحیح می‌شمرد، درباره اش می‌گفت: «از عرب چیزی جز صحیح و درست حکایت نمی‌کند.» (خطیب بغدادی، 1417 ق، ج 13، ص 257) مبرد نیز وی را کامل‌ترین قوم دانسته (ذهبی، شمس الدین، بی تا، ج 4، ص 155) و ابن حبان در کتاب الثقات خود، از وی یاد کرده است. (ابن حبان، 1393 ق، ج 9، ص 196)

با اینکه رجالیان وی را تضعیف نکرده‌اند، کسانی دیگر مواردی را به وی نسبت داده‌اند که می‌توان آن‌ها را نوعی نکوهش از وی به شمار آورد:

گفته‌اند که بر آیین خوارج بود. جاحظ کنار ستایش وی، درباره اش گفته است: «لم یکن فی الارض خارجی ... اعلم بجمیع العلوم منه.» (خطیب بغدادی، 1417 ق، ج 13، ص 252) دارقطنی نیز گوید: «لا بأس به، الا انه یتهم بشیء من رأی الخوارج و یتهم بالاحداث.» (ذهبی، شمس الدین، بی تا، ج 4، ص 155/ ابن عماد حنبلی، 1408 ق، ج 3، ص 50) ابو عبیده، ابو حاتم سجستانی را بدین سبب که از خوارج سیستان بود، مورد تکریم قرار می‌داد. (ذهبی، 1413 ق، ج 9، ص 447) افزون بر این، گفته‌اند که وی شعوبی بوده، در انساب طعن می‌زد. شخصی به ابو عبیده گفت: «تو هر کس را که یاد می‌کنی در نسب او طعن می‌زنی و حال آنکه کسی نمی‌داند پدر تو کیست و ریشه‌ات از کجاست ...» (حموی، 1400 ق، ج 19، ص 156)

هنگام مرگ، کسی بر جنازه اش حاضر نشد، زیرا هیچ کس - شریف و غیر شریف - از زبان وی در امان نمانده بود. اصمعی هنگام ورود به مسجد می گفت: ببینید ابو عبیده در آن نباشد، به خاطر ترس از زبانش (همان، ص 160) و شاید هم بدین سبب که شعوبی بود، در طعن و خرده گیری از عرب ها زیاده روی می کرد. وی در سال 210 هجری در همان شهر بصره در گذشت.

2.3. مجاز القرآن³

شاگردش، ابوحاتم سجستانی با خواندن این کتاب و پراکندنش، مخالف بود. (زیبیدی، 1973م، ص 176) فراء و اصمعی بر کتاب تفسیر وی خرده می گرفتند و معتقد بودند که وی، قرآن را به دلخواه خود تفسیر می کرده است. فراء درباره وی به مردی گفت: «لو حُمِلَ اِلَى ابوعبیده لَضْرِبْتُهُ عَشْرِينَ فِي كِتَابِ الْمَجَازِ» (حموی، 1400ق، ج 19، ص 159/ خطیب بغدادی، 1417ق، ج 13، ص 254) به ابو عبیده گزارش می دادند که اصمعی (هم روزگار وی) به سبب نگارش کتاب مجاز القرآن، بر او خرده گرفته و گفته است: با رأی خود آن را (قرآن) تفسیر می کند. یک بار از مجلس اصمعی پرسید که در کدام روز است؟ و در آن روز سوار خر خود به محفل اصمعی رسید. سلام کرد و پیش وی نشست. پس از آن از او پرسید: ای ابوسعید، نظرت درباره «خبز» چیست؟ گفت: «هو الذی تخبزه و تأكله». ابو عبیده به او گفت: با نظر خودت کتاب خدا را تفسیر کردی. خداوند گفت: «انی ارانی احمِل فوق رأسی خُبْزاً» اصمعی گفت: من با رأی خود آن را تفسیر نکردم و این چیزی است که برایمان نمایان شد پس آن را گفتیم. ابو عبیده در پاسخ گفت: و آن چیزی که بر ما عیب کردی، نیز برای ما آشکار شد و آن را گفتیم و با رأی خودمان تفسیرش نکردیم. سپس ایستاد و سوار خر خود شد و رفت. (حموی، 1400ق، ج 19، ص 159/ خطیب بغدادی، 1417ق، ص 254-255)

باری، وی به رغم فراوانی دانش و موثق خوانده شدن از سوی رجالیان، شعوبی، خارجی و متهم به تفسیر به رأی بود که می تواند بهانه یاد نکردن نامش از سوی بخاری انگاشته شود.

اما با توجه به اینکه، یک بار نام «معمر» در توضیح کلمه ای آمده است، خوش بینانه و همگام با ابن حجر، آن را معمر بن مثنی (ابو عبیده) می دانیم و بر این باوریم که شاید

ویژگی‌های منفی یاد شده، در یاد نکردن نامش نقشی نداشته است؛ از این رو، باید به دنبال چرایی دیگری باشیم.

3.3. عوامل یاد نشدن نام ابو عبیده

3.3.1. شیوهٔ قدما بیشتر این گونه بوده است که پس از نقل و نگارش مطالب بزرگان و دانشمندان پیشین یا هم‌عصر خود، از نویسنده و صاحب آن، نامی نمی‌بردند به طوری که خواننده گمان می‌کند، سخن خود ایشان است و تنها پس از بررسی و یا آگاهی از سخن گذشتگان، پرده از این پنهان‌کاری برداشته می‌شود.

برای نمونه شیخ طوسی (د 460) در کتاب رجالی خود، الفهرست، ذیل نام «زرارة بن اعین» می‌نویسد: «زرارة بن اعین، و اسمہ عبد ربه، و یکنی ابا الحسن و زرارة لقب له، و کان اعین بن سنسن عبدا رومیا لرجل من بنی شیبان تعلم القرآن، ثم اعتقه، فعرض علیه ان یدخل فی نسبه، فأبی اعین ان یفعله و قال له: اقرنی علی ولائی. و کان سنسن راهبا فی بلد الروم و زرارة یکنی ابا علی ایضا...» (1417ق، ص 133-134) اگر به چند دهه پیش از شیخ برگردیم و کتاب الفهرست ابن ندیم (د 438) را بنگریم، ذیل نام «زرارة بن اعین» همین کلمات با ذره‌ای پس و پیش شدن گزارش شده است. (ر.ک: ابن ندیم، بی‌تا، ص 286) بدین سان، شیخ طوسی شرط امانتداری را - که امروزه از اصول مهم تألیف به شمار می‌رود - به جا نیاورده، پس از رونویسی از جستارهای ابن ندیم، از نامش یادی نکرده است. بخاری نیز شاید نه از روی عمد، بلکه طبق این قانون کاربردی و نانوشتهٔ متقدمان، بارها از تفسیر ادیبانی چون ابو عبیده و فراء رونویسی می‌کند، اما گفتن نام ایشان را ضروری نمی‌داند.

3.3.2. همان‌طور که گذشت، در این تفسیر در مقاطع مختلفی توضیحاتی بی‌نام آمده که شارحان آن را به صاحبانش، متصل و مرتبط و با این کار، حقیقت ماجرا را روشن کرده‌اند. شارحان بیشتر این توضیحات را به ابو عبیده نسبت داده‌اند به طوری که می‌توان تفسیر اجتهادی بخاری را برگرفته از تفسیر ابو عبیده دانست. در تفسیر بخاری توضیحات کوتاه و موجز و پشت سرهم آمدن آن‌ها موجب می‌شود که گاهی در یک خط بیش از سه کلمه و توضیح آن آورده شود و اگر بنا باشد پس از هر چند کلمه، نامی از ابو عبیده بیاید، باید در هر صفحه متظر می‌بودیم ده‌ها بار نام وی ذکر شود، چنان‌که در

هر یک از صفحات 162 و 216 تفسیر بخاری، سه بار نام مجاهد در توضیح چند کلمه آمده است. شاید بخاری به همین دلیل، بر آن شد که در تمامی موارد از مفسر کلمات- یعنی ابو عبیده- نامی نبرد و یا سخنانش را با صیغه مجهول و تمریضیه گزارش کند، گرچه شارحان صحیح بخاری بسیاری از این موارد را به ابو عبیده و بازمانده آن‌ها را، به صحابه و تابعین و اتباع ایشان نسبت داده‌اند.

فایدهٔ چنین کاری از سوی بخاری، جلوگیری از افزایش حجم تفسیرش خواهد بود همان‌طور که خود بخاری بر حجیم نشدن آن اصرار و تأکید داشته است. وی در باب روایات صحیح بخاری می‌گوید: من در آن جز حدیث صحیح وارد نکردم و از احادیث صحیح نیز احادیث بسیاری را فرو گذاشتم، تا کتاب درازدامان نگردد. (خطیب بغدادی، 1417ق، ج 2، ص 9/ مزی، 1406ق، ج 1، ص 168/ ذهبی، 1413ق، ج 12، ص 402 و ج 10، ص 95/ ابن عساکر، 1415ق، ج 52، ص 73/ ابن عدی، 1409ق، ج 1، ص 131/ ابن حجر، 1404ق، ج 9، ص 42) ملاحظاتی که می‌توان برای اثبات این رویکرد بخاری داشت، آن است که وی تفسیر بسیاری از کلمات را که مربوط به آیه‌های گوناگون است، یک جا ذیل نام مجاهد، ابن عباس و تعابیر «قال غیره» و «یقال» می‌آورد و گاهی ذیل بابی، کلماتی را شرح می‌کند که اصلاً ربطی به آن باب و آیه مورد نظر نداشته، توضیحات کل سوره را در همان مکان، ثبت و ضبط می‌کند، اما اگر چنین نمی‌کرد و آن‌ها را به صورت پراکنده و به ترتیب آیه می‌نوشت، می‌بایست بارها نام آن مفسران را ضبط کند که این کار افزون بر گسترده شدن حجم تفسیر، از زیبایی آن نیز می‌کاست، زیرا در آن صورت، نام مفسران بیش از تفسیر ایشان، در «کتاب التفسیر» رخ‌نمایی می‌کرد. به همین دلیل، مثلاً چند کلمه را به نقل از مجاهد شرح می‌دهد و پس از آن چند تا را از ابن عباس یا دیگر مفسران می‌آورد، تا لازم نباشد به ترتیب آیه و به تفکیک، شرح کلمات با نام مفسرانشان ذکر شود؛ بنابراین شاید حذف نام ابو عبیده از این تفسیر، به انگیزهٔ جلوگیری از تکرار فراوان نام وی و کم شدن حجم کتاب التفسیر بوده است.

3-3-3. سه دلیل احتمالی دیگر:

الف. شاید از نظر بخاری، شأن و منزلت ابو عبیده بسیار پایین‌تر از آن بوده که در ردیف صحابه و تابعینی چون ابن عباس و مجاهد قرار گیرد، زیرا در بسیاری موارد نام

ایشان را آورده و با آنکه تفسیر ابو عبیده بیشتر از این دو است، نامی از وی نمی‌برد. به دیگر سخن، بخاری به دلیل جایگاه بلند ایشان سعی کرده نامشان را در مجموعه خود بنویسد، ولی آوردن نام کسی مانند ابو عبیده را که در فهرست صحابه و تابعین نمی‌گنجد، شایسته ندیده است. شایسته یادآوری است که شروع صحیح بخاری در بعضی مواقع، ذیل تفسیر برخی واژه‌ها، نام «فراء» را نیز یاد کرده‌اند (برای نمونه ر.ک: ابن حجر، بی‌تا، ج 8، ص 24، 51، 292، 464-466 روی هم با تفسیر ده کلمه و ص 486، 487، 488 و 494-495 با تفسیر 7 کلمه)⁴ با آنکه بخاری، نام او را نیز هیچ‌گاه در تفسیر خود نیاورده است و شاید از آن روی که این دو، صحابی یا تابعی نبودند، برای نوشتن نام آن‌ها، پافشاری نداشته است.

ب. با تکرار فراوان نام ابو عبیده، شاید به بخاری خرده گرفته می‌شد که چرا تمام مطالب کتابش را از وی گرفته و خود حرفی برای گفتن نداشته است؛ از این رو، بخاری با حذف نام وی، خواسته است از این انتقاد از سوی معاصران و آیندگان در امان باشد!

ج. از آنجا که ابو عبیده از سوی هم‌عصران متهم به تفسیر به رأی بود، امکان داشت با استفاده از تفسیر وی و نوشتن نامش، بخاری نیز با اتهام به این وصف، مورد انتقاد قرار گیرد؛ بنابراین، برای رهایی از این اتهام، از یادکرد نام وی خودداری کرده است.

نتیجه‌گیری

با آنچه گفتیم و کنجکاو‌ی‌ها و گردش‌های میدانی‌ای که هر چند نه تمام عیار و با پوشش دهی کامل و سطر به سطر در کتاب التفسیر صحیح بخاری داشته‌ایم، آشکار می‌شود که این نوشته سده سومی در سنجش با نوشته‌های دوران خود و پیش از خود، به گونه‌ای برجسته و چشمگیر، گام به جهان تفسیر اجتهادی و عقلی گذاشته، اندک اندک از دنیای تفسیر اثری ناب دور شده، هر چند با دست‌های لرزان و گام‌های پر از احتیاط که ویژگی گریزناپذیر هر دانشی در سال‌ها و سده‌های آغازین پاگرفتنش است، و ناگفته پیداست که باید چشم داشت ما از تفسیرهای عقلی و اجتهادی نخستین، در چهارچوب امکانات و استعدادهای مقابله با موانع و دشواری‌های هر کار نو و مبتکرانه

باشد. نیز باید اعتراف کنیم با آنکه این تفسیر در سده‌های نخستین تاریخ مسلمانان نگاشته شده است، در خود، جوشش چشمه‌هایی از تفسیر اجتهادی با رویکردی عمدتاً ادبی را به خوبی بازتاب داده است.⁵

نگارنده این تفسیر، بارها از تفسیر ادیبانی چون ابو عبیده و فراء سود جسته، بی آنکه نامی از آن‌ها به میان آورد که شاید بتوان چرایی آن را در پیروی از قانون نانوشته متقدمان در نام نبردن صاحب مطالب، جلوگیری از افزایش گنجایش «کتاب التفسیر» و برخی گمانه‌زنی‌های دیگر که یادآوری‌شان کرده‌ایم، جست‌وجو کرد.



پی‌نوشت‌ها:

1. با آنکه در کتاب فتح الباری، نام ابو عبیده در توضیح واژگان بارها قابل مشاهده است، اما گاهی ابن حجر، این فراوانی را با جملاتی مانند «... و قال ایضا ابو عبیده الذی یكثر المصنف نقل کلامه... (ص 234) ... ومعمر هذا هو بالسکون و هو ابو عبیده معمر بن المثنی اللغوی، و قد اکثر البخاری نقل کلامه... (ص 290)» تأکید می‌کند.

2. البته یک بار نام وی در چاپ انتخابی ما آمده است: «قال معمر: (اسرهم) [انسان: 28] شدة الخلق و کُلُّ شَیْءٍ شَدَّ ذَنْتَهُ مِنْ قَتَبٍ فَهُوَ مَأْسُورٌ.» (بخاری، 1428ق، ج 8، ص 318) ابن حجر می‌گوید: «معمر مذکور، ابو عبیده معمر بن مثنی است و بعضی گمان کردند که او معمر بن راشد است و عبدالرزاق با آوردن آن در تفسیرش از این دسته است.» (بی‌تا، ج 8، ص 553) اما عینی با روا دانستن اطلاق «معمر» بر هر دو نفر، سخن ابن حجر را با نرمی خاصی رد می‌کند و می‌گوید: ظاهراً وی معمر بن راشد است، زیرا مانند این را از قتاده روایت کرده است؛ همچنین بخاری در جاهای گوناگون تفسیرش از ابو عبیده استفاده کرده، در حالی که هیچ‌گاه به اسمش تصریح نکرده است، پس چه لزومی دارد که اینجا به اسمش تصریح کند. (عینی، بی‌تا، ج 19، ص 271)

افزون بر این، در چاپ‌های دیگر، سه بار دیگر نام معمر آمده است (ر.ک: بخاری، 1401ق، ج 5، ص 178؛ ج 6، ص 22 و 87) که ابن حجر هر سه آن‌ها را ابو عبیده دانسته است. عینی یک بار آن را ابو عبیده دانسته و دو تای دیگر را برای هر دو نفر احتمال داده است. برای آگاهی از این نکته ر.ک: «ارشاد الساری» که سخن هر دو را با هم آورده است.

3. خود ابو عبیده، انگیزه نگارش کتابش را آشکار کرده است. (ر.ک: حموی، 1400ق، ص 158-159/ بغدادی، 1417ق، ج 2، ص 254/ ابن عماد، 1408ق، ص 50-51)
4. ابن حجر می گوید: «... البخاری فی جمیع ما یورده من تفسیر الغریب انما ینقله عن اهل ذلک الفن کابی عبیده و النضر بن شمیل و الفراء و غیرهم.» (بی تا، ج 1، ص 213) چون ذیل تفسیر کلمات در شروح صحیح بخاری، تفسیری از نضر بن شمیل ندیدیم، نامی از وی نبردیم.
5. به گفته یکی از پژوهشگران: «کتاب او (بخاری) یک تفسیر روایی محض نیست، بلکه مشتمل بر مطالب ادبی و لغوی نیز می باشد.» (بابایی، 1381ش، ج 1، ص 316)

منابع

1. ابن حبان، ابو حاتم محمد؛ کتاب الثقات؛ ج 1، بی جا: مؤسسه الکتب الثقافیه، 1393ق.
2. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری؛ ج 2، لبنان: دار المعرفة، بی تا.
3. _____؛ تهذیب التهذیب؛ ج 1، بیروت: دارالفکر، 1404ق / 1984م.
4. ابن عدی، ابو احمد عبدالله (365 ق)؛ الکامل فی ضعف الرجال؛ تحقیق یحیی مختار غزوی، ج 3، بیروت: دارالفکر، 1409ق / 1988م.
5. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن؛ تاریخ مدینه دمشق؛ تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، 1415ق.
6. ابن عماد حنبلی، شهاب الدین ابوالفلاح؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب؛ تحقیق محمود الارناؤوط؛ ج 1، بیروت- دمشق: دار ابن کثیر، 1408ق / 1988م.
7. ابن ندیم، محمد بن اسحاق؛ الفهرست؛ تحقیق رضا تجدد، بی جا: بی نا، بی تا.
8. ابوریه، محمود؛ اضواء علی السنه المحمدیه؛ ج 2، قم: مؤسسه دارالکتب الاسلامی، 1428ق / 2007م.
9. بابایی، علی اکبر؛ مکاتب تفسیری؛ ج 3، قم: سمت، 1381.
10. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ صحیح البخاری؛ ج 5، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1428ق / 2007م.
11. _____؛ _____؛ بی جا: دارالفکر، 1401ق / 1981م.

12. مجموعه مقالات همایش ملی قرآن و علوم طبیعی، تهیه و تنظیم دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، زیر نظر بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه تهران، چ 1، مؤسسه انتشاراتی بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه و انتشارات سخن گستر، زمستان 1385.
13. پوربرات، علیرضا؛ «بررسی اندازه راهیابی تفسیر عقلی به کتاب التفسیر صحیح بخاری و تحلیلی از آن»؛ پایان‌نامه دفاع شده در اسفند 1389، با راهنمایی پرویز رستگار، دانشگاه کاشان.
14. جمعی از نویسندگان؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چ 1، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، 1372ش.
15. حموی، یاقوت؛ معجم الادباء؛ چ 3، دارالفکر، 1400ق/1980م.
16. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی؛ تاریخ بغداد؛ تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، چ 1، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1417ق.
17. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد؛ سیر اعلام النبلاء؛ تحقیق حسین اسد، چ 7، بیروت: مؤسسة الرساله، 1413ق.
18. _____؛ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام؛ عمر عبدالسلام تدمری، چ 1، بی‌جا: دار الکتب العربی، 1412ق.
19. _____؛ میزان الاعتدال فی نقد الرجال؛ تحقیق علی محمد البجاوی؛ بیروت: دار المعرفة، بی‌تا.
20. ذهبی، محمدحسین؛ التفسیر و المفسرون؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
21. رازی، عبدالرحمن بن ابی حاتم؛ مقدمة المعرفة لکتاب الجرح و التعديل؛ چ 1، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1370ق.
22. زبیدی، محمد بن حسن؛ طبقات النحویین و اللغویین؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: بی‌نا، 1973م.
23. سیرافی، ابو سعید حسن بن عبدالله؛ اخبار النحویین و البصریین؛ تحقیق محمد ابراهیم البنا، چ 1، بی‌جا: دار الاعتصام، 1405ق/1985م.
24. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن؛ الاتقان فی علوم القرآن؛ تحقیق محمد سالم هاشم؛ چ 2، قم: دار ذوی القربی، 1429ق.
25. طوسی، محمد بن حسن؛ الفهرست؛ تحقیق جواد قیومی، چ 1، بی‌جا: مؤسسه النشر الاسلامی، 1417ق.

26. عینی، بدرالدین؛ عمدة القاری شرح صحیح البخاری؛ بی‌جا: دارالفکر، بی‌تا.
27. فهیمی تبار، حمیدرضا؛ «جتهاد در تفسیر روایی نور الثقلین»؛ حدیث پژوهی، شماره 1، بهار و تابستان 1388.
28. قاسمی، قواعد التحذیر من فنون مصطلح الحدیث؛ تحقیق محمد بهجة البيطار، مقدمه محمد رشید رضا؛ ج 1، بیروت: دار النفاش، 1407ق.
29. قسطلانی، شهاب‌الدین احمد؛ ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری؛ بیروت: دارالفکر، 1421ق/2000م.
30. گلدزیهر، ایگناس؛ گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان؛ ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران: ققنوس، 1383ش.
31. مزی، ابو الحجاج یوسف (742 ق)؛ تهذیب الکیمال فی اسماء الرجال؛ ج 4، بیروت: مؤسسه الرسالة، 1406ق.
32. معارف، مجید؛ «رویگردانی از تفسیر در سده نخست و انگیزه‌های آن»، مقالات و بررسیها، تابستان 76.
33. معرفت، محمد هادی؛ تفسیر و مفسران؛ قم: مؤسسه فرهنگی التهمید، 1380ش.
34. معروف حسنی، هاشم؛ پژوهشی تطبیقی در احادیث بخاری و کلینی؛ ترجمه عزیز فیضی، ج 1، مشهد: آستان قدس رضوی؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی، بی‌تا.
35. نجمی، محمد صادق؛ سیری در صحیحین؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
36. نووی، محیی‌الدین؛ شرح صحیح مسلم؛ بیروت: دار الکتب العربی، 1407ق/1987م.